



تناقض در استدلال آقای سیستانی

قسمت اول

استاد الهیات و عرفان در پوهنتون مطالعات عالی پسیکا - کلیفورنیا - آیالات متحده امریکا

مقدمه

خواهر محترم خانم زهره یوسف داود مرا به برنامه مورخ اول سنبله ۱۳۹۳ شان دعوت کردند تا به مناسبت تجلیل ۹۵ ساگرد آزادی افغانستان همراهی شان مصاحبه داشته باشم. من تحلیل را بر تجلیل ترجیح دادم که عده زیادی از هموطنان از طریق ده ها ایمیل و تیلوفون نظریاتم را تأیید کردند. بعداً چند اعتراضی در یکی از ویبسایتها به نشر رسید که با نوشته آقای کاندید اکادمیسین محمد اعظم سیستانی همنوایی خود را نشان داده بودند.

بدیهی است که ظرفیت ها متفاوت اند و هر کس «خود صفت خویش ادا میکند»، ولی آنهایی که از صلاحیت علمی و شهرت و اعتبار بیشتر برخوردار اند با درک مسئولیت اجتماعی خویش با تدبیر و سنجش و با درک عواقب احتمالی نوشته و گفتار شان باید محتاطانه بگویند و مسؤولانه بنویسند، چون عده از هموطنان به احترام فهم و دانش و نام شان هرگفته آنها را شبه آیت قران دانسته در تقلید تأیید میکنند. چون گرایش به جبهه گیریها از نقاط ضعف بسیاری از وطنداران ماست، معمولاً «کی گفت» را بر «چه گفت» ترجیح میدهند. یعنی آب را از روی کاسه مینوشند و بیشتر متوجه کاسه اند تا محتوای آن. بدان لحاظ به ناموران ما لازم است تا با درک این واقعیت تا حد امکان از سرایت نوشته های خشمگین و غضبناک جلوگیری کنند و تحمل شنیدن نظرات متفاوت و مخالف را بر خود روا دارند تا خود باعث تفرقه نشوند.

این نوشته نه جوابیه است و نه دفاعیه. جوابیه به سبب آن نیست که جواب مطابق به اعتراضات ایشان ایجاب میکند به سطحی پائین بروم که اخلاق اجازه نمیدهد، خاصتاً در برابر هم مسلکان و اشخاصی که نامهای شان را مترادف با اوصاف عالمانه شنیده بودم. من بر این اعتقاد هستم که هر آنکه خود شخصیت دارد، بر شخصیت دیگران نمی تازد. نوشته ام دفاعیه

هم نیست چون جز یک یا دو مورد که آقای سیستانی عوض ناسزاگویی به موضوع بحث پیچیده اند، ناخود آگاه از موقف من دفاع کرده اند. من همچنان به قلم خود احترام دارم و نمی خواهم به آن ناسزا بنویسم چون علاوه بر حفظ عفت کلام، قلم زیب اولین آیه کلام خداست، پس شاید آنچه را که خداوند شایسته ذکر قران گردانیده وسیله بیان انگیزه های زهرآگین نفسانی سازیم.

نوشته های آقای سیستانی را خواندم و بی نهایت مایه تأسفم گردید، نه به سبب آن که نام من مطرح بود، بلکه به سبب آنکه شهرت و اعتبار علمی آقای سیستانی بدلائل ذیل مطرح بود:

۱- تحلیل آقای سیستانی در رابطه با مسأله آزادی افغانستان با اصول تحقیق و روشهای علمی مغایرت دارد.

۲- در تشخیص و تعیین افتخارات تاریخی افغانستان معیار شناخت آقای سیستانی از تعصبات شخصی متأثر بوده، ادعا و اتهام خیانت ملّی که وی بر دیگران وارد میکند از سطح صلاحیت فردی او خارج است.

۳- آقای سیستانی افغانستان را از افتخار همیشه آزاد بودنش محروم میسازد و این افتخار را به انگلیسها می بخشد تا در قید اسارت شمردن آنها ادعای استرداد استقلال افغانستان را بر کرسی بنشانند.

۴- آقای سیستانی به منظور دفاع از موضعگیری آیدیولژیک خود تعریف و برداشت ناقص را بر معاهدات افغان و انگلیس تحمیل میکند.

۵- قوه تحلیل آقای سیستانی در انجماد مقاطع تاریخ اسیر است، برداشتهای او نه با وسعت نظر و جهانبینی امروز سازگار است و نه جوابگوی مقتضیات آن است.

۶- دیدگاه آقای سیستانی با پیشفروضهای تبلیغات رسمی نظام تعلیمی سر بسته افغانستان معتاد است و با تازه نگرینها حساسیت نشان میدهد.

۷- به گواهی نوشته های شان، آقای سیستانی تفاوت میان مشاجره سیاسی و اصول مناظره علمی، و تعاملات و تشریفات نوشت و خواند رسالات اکادمیک و اداب مقابله تفکر و اندیشه را یا نمی داند یا نمی خواهد بداند. چون مباحثه روی موضوعات فوق ایجاب شرح و تفصیل بیشتر را میکند، ناگزیریم آنرا را در بخشهای جداگانه مطرح کنیم.

بخش اول:

آزادی افغانستان:

تحلیل آقای سیستانی از مسأله آزادی افغانستان ناقص است. نه اصول تحقیق را مراعات کرده، نه کلمات کلیدی تحلیل خود را تعریف کرده، و نه از نگاه روشهای علوم سیاسی استدلالش در

کاربرد کلمه افغانستان به جاست.

زمانی که سؤال مطرح میشود که آیا افغانستان آزاد است یا نه، لازم است تا دو کلمه کلیدی افغانستان و آزادی را تعریف کنیم. زیرا جواب درست به این سؤال مستلزم دانستن شرایط زمان و مکان آن است که آیا سؤال در دور یک میز مذاکرات دیپلماتیک مطرح شده، یا در یک جلسه کابینه حکومت، آیا این سؤال موضوع بحث یک سیمینار علمی است، یا هم احياناً صحبت سر کوچه و بازار. این مطلب هم میتواند لفاظی دیپلوماسی باشد و هم شعار سیاسی، یا هم در متن یک فرضیه علمی مطرح شده باشد. در هرکدام از این شرایط و موارد خاص جوابهای مختلف برای این سؤال میتواند به جا و درست باشد، ولی همه باهم متفق نباشند، چون قرینه کلام تابع معنی است ولی هیچ عبارت معنی کامل را به درست ادا کرده نمیتواند. به قول حضرت سنایی:

وا گرفتم هرچه گفتم زانکه نیست در سخن معنی و در معنی سخن

مشکل آقای سیستانی در این است که در تحلیل خود افغانستان را فقط و فقط منحيث یک حکومت می شناسد، درحالیکه افغانستان مثل هر کشور دیگر دنیا تنها یک حکومت نه، بلکه یک دولت است. هر دولت مشتمل بر سه رکن است یعنی مردم(ملت)، نظام اداری (حکومت)، و خطه جغرافیایی مربوط به آن (خاک). به همین لحاظ قانون اساسی افغانستان، مثل قانون اساسی هر کشور دیگر، مرجع مشروعیت مردم، حاکمیت و صلاحیت حکومت، و تمامیت ارضی مملکت را تعریف و تعیین میکند.

پس با درنظر داشت این اصل که افغانستان صرف یک حکومت نه، بلکه یک دولت است سؤالی که آیا افغانستان آزاد است یا نه، یا اینکه «افغانستان در سال ۱۹۱۹ از انگلستان آزادی داخلی و خارجی خود را به دست آورد»، خود ادعای سؤال برانگیز است. آیا حکومت افغانستان آزادی گرفت، مردم آن آزاد شدند، یا خاک (از دست رفته) شان آزاد شد؟ اگر سؤالات را در قالب قیاس مطرح کنیم به روشنی مطلب می افزاید.

۱- آیا انگلستان مردم افغانستان را مثل مردم امروز فلسطین از راه استثمار اقتصادی، وضع قیودات استعماری، و تحریم آزادیهای فردی و مدنی محروم ساخته بودند؟ و یا مثل مردمان قاره آفریقا به اسارت و بردگی گرفته بودند؟

۲- آیا برای تحکیم قبضه بر خاک افغانستان، کشور را اشغال کرده بودند تا منابع طبیعی چون حاصلات مزارع، منابع آب، جنگلات، معادن و غیره را مثل مستعمرات انگلیس در امریکای شمالی یا مستعمرات روسیه در آسیای میانه غارت و چپاول کنند؟

۳- آیا حکومت انگلستان اداره حکومت افغانستان را مثل هند در قبضه قشون نظامی اش گرفته بود و توسط وایسرای انگلیس آنرا اداره میکرد؟ آیا مثل هند برتانیوی نام آنرا افغانستان برتانیوی ساخته بودند؟

هریک از سه سؤال فوق در رابطه به آزادی سه رکن دولت افغانستان مطرح گردید. و چون جواب به هرکدام آن منفی است، پس افغانستان یک دولت آزاد بوده و هست زیرا نه مردمش به اسارت و بردگی گرفته شده بودند، نه خاکش مثل هند، فریقا، امریکا، و آسیای میانه جز قلمرو امپراتوریهای اروپای گردیده بود، و نه اداره حکومت آن از لندن مقرر می گردید. تعامل متداول سیاسی جهان همین معیارها را در مورد اسارت یا آزادی کشورها به کار می برند.

ولی آقای سیستمی معیار آزادی افغانستان را صرفاً در رابطه به یک رکن دولت یعنی حکومت آن نسبت میدهد و آنرا فقط و فقط در چهار چوب معاهدات افغان و انگلیس توجیه میکنند. در این هیچ شک نیست که حکومتهای افغانستان از معاهدات و قراردادها و توامیتها و احیاناً هم از راه تهدید مستقیم نظامی کشورهای استعماری همجوار متأثر و متضرر شده است و حتی قسمت های از خاک خود را از دست داده، و در محیط قلمرو شناخته شده اش موقتاً اشغال شده، ولی طبق تعامل سیاسی جهان این رویدادها دال بر عدم آزادی و اسارت تمام دولت افغانستان نیست. آزادی یا اسارت یک دولت در تحریم و غیبت اراده عمل در انجام امور ارکان سه گانه آن ارزیابی میشود. در این رابطه تفاوت بین تجاوز یا اشغال و مستعمره این است که در اولی حکومت ها مشروعیت خویش را از دست میدهند و در دومی ملت ها آزادی خود را می بازند. سرزمین یک کشور میتواند هم از استثمار اقتصادی و هم از استعمار سیاسی متضرر شود. افغانستان مورد تجاوز قرار گرفته، اشغال شده، ولی مستعمره نشده.

اگر معیار آزادی آقای سیستمی را محک قضاوت قرار دهیم، کمتر کشور دنیا را آزاد گفته میتوانیم. مثلاً جاپان که به اثر فرمان جنرال مکارتر تحریماتی در ماده هفتم قانون اساسی آن کشور درج گردیده که به سبب آن جاپان از داشتن قوای مسلح نظامی مثل کشورهای دیگر محروم گردانیده شده، آزاد نیست. یا روابط چین و انگلستان در رابطه با هانگ کانگ که در آن تنها بعد از سال ۱۹۹۷ تغییرات نسبی دوار شد، مستقل نیست. این استدلال را میتوان در تاریخ خود افغانستان دنبال کرد.

آقای سیستمی صفحات بیشماری از نوشته خود را از تاریخ وقایع دو قرن اخیر مملو ساخته تا نشان دهد که حکومتهای افغانستان با چنان فشار سیاسی و نظامی استعماری روسیه و انگلیس روبرو بودند که نمیتوان آنها را آزاد شمرد. چون حکومتها آزادی کامل نداشتند، افغانستان را در کلیت آزاد شمرده نمی توانیم. برای اثبات این ادعا آقای سیستمی سلسله وقایع را از عصر زمان

شاه سدوزایی آغاز میکند و تا آن مقطع تاریخ دنبال میکند که ادعای او را ثابت بسازد، و آن دوره امانیه است.

در این روش آقای سیستانی دو خلا موجود است که یک آن از ضعف قوه تحلیلی او سرچشمه می گیرد، و دومی آن از پابندی به ایدیولوژی خاص اش متأثر است.

در مورد اول آقای سیستانی فراموش میکند که بازیهای استعماری قرن هژده و نوزده از دو محور لندن و ماسکو عیار و رهنمونی میگردند، نه از کابل. کابل از روی تصادف تاریخ و جغرافیه بین دو طوفان گردباد تباهن قرار گرفته بود که هرکدام آن میخواست افغانستان را در مدار شتاب گردش خود بچرخاند. در این بازی استیلا و توسعه طلبی حتی انقلاب کمونیستی شوروی هم تغییری وارد کرده نتوانست زیرا کمونستها مستعمرات تزاری را از روی تظاهر جمهوریت نام نهادند ولی استثمار سیاسی و اقتصادی مردمان آسیای میانه همچنان ادامه داشت. بناً چون افغانستان محور وقایع نه بود، بلکه در مدار آنها قرار داشت، نمیتوانست سرنوشت جز این داشته باشد، ولو با تدبیرترین پادشاه اداره آنرا به عهده میداشت. بناً نقش یک پادشاه، ولو ترقیخوا و مردم دوست هم باشد، در محدودیت قدرت سیاسی و نظامی او تعریف میشود. بناً به قدرت رسیدن آمان الله خان و اعلان آزادی او در معادله بازیهای آسیای میانه تغییر بنیادی آورده نمیتوانست چنانچه دیده شد که هر دو قدرت اروپایی با بی اعتنائی کامل به بازیهای استعماری خود ادامه دادند.

در مورد دوم، که از اول متجزا نیست، آقای سیستانی سلسله وقایع فشارهای خارجی دو قدرت استعماری را عمداً و قصداً تا زمان امیر حبیب الله خان تعقیب میکند، اما تا دوره امانی ادامه نمیدهد تا مگر در چشم پوشی آن از شهادت واقعیههای تاریخ بر ضد استدلالش جلوگیری کند. حقیقت امر این است که فشارهای انگلیس و روس حتی بعد از اعلان و استرداد استقلال آزادی افغانستان بالای امیر آمان الله خان، با تفاوت نسبی، تحمیل گردید.

مثلاً امیر آمان الله خان به اثر فشار انگلیسها اقوام مسعودی و وزیري را مجبور به تخلیه قلعه وانه کردند و رهبر آنها را به کابل احضار کرد. امیر آمان الله خان به اثر همین فشارهای انگلیسها رهبران سرشناس قومی را به بهانه تفویض ماموریت از مناطق جوار خط دیورند به قسمت های دیگر در شمال افغانستان فرستاد و در واقع تبعید داخلی کردند.

در این مورد تفاوتی زیاد میان روش امیر حبیب الله خان و امیر آمان الله خان نبود. مثلاً امیر حبیب الله خان مبارز بزرگ افغانستان حاجی عبدالرزاق را به خاطر فعالیت ضد انگلیس به کندن ریشش محکوم ساخت و امیر آمان الله خان او را تبعید داخلی کرد و هردو این کار را در

برابر فشار های سیاسی انگلیسها کردند. ولی امیران در آن شرایط خاص سیاست را بر جهاد مصلحت می دیدند، در حالیکه مبارزات علیه انگلیس در آنسوی خط دیورند دوام داشت.

امیر امان الله خان همچنان به اثر فشار روسیه شوروی از حمایه آزادیخواهان آسیای مرکزی دست کشید. و این یک حمایت سطحی نبود. او در سال اول سلطنتش دو فیل و چهار توپ و یک عده نظامیان افغان را به حمایت از امیر سید عالم شاه به بخارا فرستاد. ولی به اثر فشار روسیه شوروی از این کار دست برداشت. بار دیگر در سال ۱۹۲۲ زمانیکه امیر امان الله خان برای همکاری با آزادیخواهان فرغانه به رهبری انور پاشا قشون افغانی را به شمال کشور سوق داد. بار دیگر با فشار و تهدید روسیه شوروی مواجه شد و مأیوسانه از مزار به کابل برگشت.

آقای سیستانی پادشاهان پیشین افغانستان را محکوم به فشار قدرتهای استعماری انگلیس و روس قلمداد میکنند، ولی از موجودیت چنین فشار بالای امیر امان الله ماهرانه کناره گیری میکند تا مبادا ضعف و سازش امیر امان الله خان به شرایط زمان و با سیاست های انگلیس و روس بر ملا گردد.

آقای سیستانی و بعضی از همفکران شان به «سلطه انگلیس» بر افغانستان اشاره میکنند. استعمال کلمه سلطه در این مورد، گرچه عام است، ولی غلط عام است و نباید در نوشته های علمی آنرا به کار برد.

۱- از نگاه لغوی کلمه سلطه که اصطلاحات سلطان و سلطنت از مشتقات آن اند خود میرساند که افغانستان که نظام سلطنتی بود و از خود سلطانی (امیری) داشت باید آزاد بوده باشد.

۲- در علوم سیاسی و حقوق بین الدول اصطلاح سلطه هم به معنی حاکمیت به کار میرود و هم به معنی مشروعیت. انگلستان به مفهوم حاکمیت آن بالای هند سلطه داشت که منحصراً مستعمره انگلیس از طرف وایسرای انگلیس، که از لندن مقرر میگردد، اداره میشد و به خاطر مستعمره بودنش نام رسمی آن هند برتانوی بود. بر حسب همین حاکمیت انگلیس بالای هند در تشریفات رسمی و القاب پادشاهان انگلستان کلمه (متعلقات) هند علاوه میشد. ولی افغانستان هیچ وقت «افغانستان برتانوی» نبود و وایسرای نداشت، بلکه یک دولت مستقل بود که پادشاهان آن وقتاً فوقتاً از اثرات همجواری دو همسایه تجاوزگر استعماری متأثر می شدند.

۳- سلطه به مفهوم مشروعیت سیاسی آن به طور مثال سلطه امیر امان الله خان بالای اتباع کشور است که به او مشروعیت می بخشید. ولی ادعای سلطه انگلیس بالای دولت افغانستان درست نیست چون به مستعمره بودن افغانستان دلالت میکند و هیچ سند و مدرک و معاهده در تاریخ جهان نیست که افغانستان را مستعمره انگلستان قلمداد کرده باشد. علما و تاریخدانان مسؤول نباید

این گونه عبارات و اصطلاحات عامیانه را در نوشته ها و بیانات خود غیرمسئولانه به کار ببرند.

پس از روی تحلیل و بررسی دقیق به مسأله می بینیم که مردم افغانستان همیشه آزاد بودند، خاک افغانستان (اقلاً قلمرو شناخته شده آن) آزاد بود و هست، و سران حکومت افغانستان از راه مشروعیت سیاسی رعایای شان بالای مردم حکومت می کردند. اینجاست وقتی که سؤال را بار سوم مطرح می کنیم که آیا افغانستان آزادی دارد یا نه، می بینم که دو کلمه افغانستان و آزادی در پهلوی هم مفاهیم پر معنی تری را ایفا میکنند و این بار سؤال را محض با یک شعار سیاسی جواب داده نمی توانیم.

صرفنظر از مسأله احساسات، تاریخ به شجاعت افغانی میباید که مردم افغانستان در برابر استعماری ترین ابر قدرت های اروپایی وقت، یعنی روسیه تزاری و هند برتانوی در درازای دو قرن پنجه نرم کردند، و پای تجاوز آنها را به زانو در آورد تا لقب اضمحلالگاه امپراتوری های جهان را کسب کرد. پس بدون هیچ شک و شبهه این آزادمنشی به سطح جهانی از بزرگترین افتخارات افغانستان است که منحصراً یک کشور ممتاز کمتر کشورهای جهان ادعای چنین امتیاز و افتخار تاریخی را کرده میتوانند.

پس چرا این افتخار بی مثال مبارزات مداوم دو قرن را به پای یک ادعای سیاسی یک امیر افغانستان در یک مقطع خاص تاریخ که گویا او اعلان آزادی افغانستان را کرده، نادیده بگیریم و افغانستان را آزاد ندانیم؟ این کار تنها معیارهای مروج جهانی را در باره آزادی کشورها نقض میکند، بلکه بر اسارت و مستعمره بودن افغانستان دلالت میکند، که این کار نه از نگاه علم درست است و نه از نگاه سیاست.

آقای سیستانی انتقاد بر کاربرد عبارت «استرداد استقلال» را توهین به افتخارات افغانستان میداند، در حالیکه اصرار بالای استعمال این عبارت افغانستان را از افتخار بزرگتر اش که همیشه آزاد بودن آن است محروم قلمداد میکند. در عبارت «آزادی افغانستان» یا افتخارات افغانستان، و غیره کلمه افغانستان نقش محوری، مرکزی و اصلی دارد و اوصاف گوناگونی میتوانند بر دور آن بچرخند. پس اگر سؤال افتخارات افغانستان مطرح باشد، نباید بزرگترین افتخار کشور را که همیشه آزاد بودن تاریخی آن است نادیده گرفت و نباید سربازی آزادمناشانه آزادگان افغانستان را تسلیم به قبضه اسارت انگلیس قلمداد کرد.

این استدلال را نباید به معنی اهانت به امیر امان الله خان تلقی کرد. ما آنچنان که به مردم افغانستان سر احترام خم می کنیم به خدمات سرشار شجاعت اعلیحضرت امیر امان الله خان هم سر احترام و تعظیم پائین می آوریم. با درک شرایط زمان میدانیم که او به دفاع ضرورت ندارد،

ولی این را هم میدانیم که مثل هر انسان دیگر خوبی ها و نارسائیها داشت. بناً اگر در آئینه عبرت تاریخ اشتباهاتش را به انتقاد نگیریم از انسان بودنش انکار میکنیم، و اگر حس مردم پروریش را نادیده بگیریم از استعداد خداجویی اش منکر می شویم.

آقای سیستانی برای آنکه اعلان آزادی افغانستان از طرف اعلیحضرت امیر آمان الله خان را به حیث یک حقیقت و امر مسلم ثابت کند، مجبور است افغانستان را از صفت همیشه آزاد بودنش محروم قلمداد کند. او سر را مطابق کلاه می سازد، عوض آن که کلاه را به اندازه سر بسازد. غافل از اینکه از ژرفنگری و درایت کار بگیرد و بداند که سیاسیون جهان گاه گاهی از روی ملحوظات سیاسی و برای دلداری، فریب، و یا تغیر اذهان مردم ادعاهای می کنند که با واقعیت سازگار نمیباشند، ولی مصلحت سیاسی ایجاب میکند. مثلاً افسران نظامی کودتاهای شان را به نام جمهوریت اعلان میکنند و خود را در رأس آن تا زنده اند به نام رئیس جمهور میمانند. در کشورهای اکثریت مسلمان کلمه اسلامی را هم به آن می افزایند، ولی نه اسلامی اند، و نه جمهوری. در دوران کمونیستی هر کشور کمونستی باید رسماً خود را دموکراتیک مینامید؛ تفاوت بین دو آلمان، دو یمن، و دو کوریا فقط در این بود که آن یکی که حکومت کمونیستی داشت خود را «دموکراتیک» میخواند.

پس اعلان یک صفت یا اتخاذ یک نام، خصوصاً از روی ملحوظات سیاسی و ایدیولوژیک، موصوف را حتماً واجد صفتی نمیسازد که مدعی آن است، مگر آنکه عملش با آن صفت سازگار باشد. عطر آنست که خود بوید، نه آنکه عطار گوید.

ولی آقای سیستانی چون عاشق عطار است پی بوی عطر نمیگردد، اصلاً تفاوت عطر و عطار را از هم تفکیک نمی کند.

احساس، انگیزه، و درایت اعلیحضرت امیرآمان الله خان مبنی بر اینکه چرا در آن مقطع خاص تاریخ حکومتش را با اعلان استرداد آزادی افغانستان آغاز کرد، قابل درک است. ولی اینکه این اعلان وی انگیزه سیاسی در قبال داشت یا بیانگر واقعیت عصر بود مطلب کاملاً مجزا است.

عبارت «استرداد آزادی افغانستان» بر اسارت افغانستان تحت سلطه استعماری انگلیس دلالت میکند. من هرگز این امتیاز را به انگلیس یا کدام قدرت خارجی دیگر نمی بخشم، می دانم که امپراتوری استعمارگر برتانیای که آفتاب بر قلمروش غروب نمیکرد، آرمان شوم تسخیر افغانستان را به گور برد. آقای سیستانی که این امتیاز را به انگلیسها می بخشد، باید از ایشان پرسید که «آقای سیستانی! برای بی اعتبار ساختن استقلال کشور، شما چقدر پول از انگلیس و پاکستان می گیرید؟»

من به آزادمنشی مردم افغانستان ایمان دارم. من به شهادت تاریخ به آزادی مداوم افغانستان اعتقاد دارم که همیشه کشور آزاد بوده و هست، و علی الرغم تجاوز و لشکرکشیهای دشمنان رنگارنگ، هرگز زیر یوغ استعمار نرفته. من این واقعیت تاریخ را برای افغانها بزرگترین افتخار میدانم که در پهلوی چند کشور محدود جهان چون انگلستان، فرانسه، روسیه، دنمارک، سویدن، ترکیه، ایران، جاپان، سیام، و حبشه، چنین افتخار نصیبش گردیده. این افتخار به قیمت جان هزاران هزار مرد و زن دلیر حاصل شده که به پاس خون شهدای آن لاله دشتهای افغانستان همواره سرخ می رویند تا همه سرخ رو، سرشار، و سرفراز باشیم .

ادامه دارد